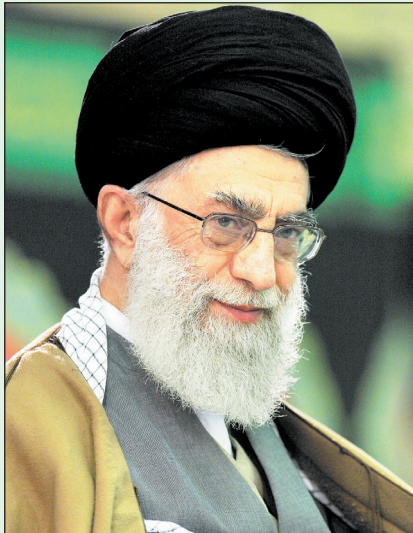


از نگاه رهبر معظم انقلاب روزهای سخت برای مدینه



روز رحلت پیغمبر و قبل از آن، روزهای بیماری آن حضرت، روزهای سختی برای مدینه بود؛ به ویژه با آن خصوصیتی که اندکی قبل از رحلت پیغمبر پیش آمد. پیغمبر به مسجد آمد و روی منبر نشست و فرمود: «هر کس به گردن من حقی دارد، آن حق را از من بگیرد». مردم شروع به گریه کردند و گفتند: «یا رسول الله! ما به گردن تو حق داشته باشیم؟!»

فرمود: «رسوایی پیش خدا سخت تر از رسوایی پیش شماست. اگر به گردن من حقی دارید، اگر از من طلبی دارید، بیایید و بگیرید تا به روز قیامت نیفتد.»

بینید چه اخلاقی! کیست که دارد این حرف را می زند؟ آن انسان والایی که جبرئیل به مصاحبت با او افتخار می کند؛ اما در عین حال با مردم شوخی نمی کند؛ جدی می گوید تا مباد در جایی به وسیله او، ندانسته حقی از کسی ضایع شده باشد.

پیغمبر این مطلب را دو بار، سه بار تکرار کرد. البته در تاریخ ماجراهایی را آورده اند که من خیلی نمی دانم کدامش و چقدرش دقیق است؛ اما آن مطلبی که غالباً نقل کرده اند، این است که یک نفر بلند شد و عرض کرد: «یا رسول الله! من به گردن تو حقی دارم. تو یک وقت با ناقه از پهلوی من عبور می کردی؛ من هم سوار بودم، تو هم سوار بودی. ناقه من نزدیک تو آمد و تو با عصا، می کردی؛ ولی عصا به شکم من خورد و من این را از تو طلبکارم!» پیغمبر پیراهنش را بالا زد و گفت: «همین حالا بیا قصاص کن؛ نگذار به قیامت بیفتد.»

مردم حیرت زده نگاه می کردند و می گفتند آیا این مرد واقعا می خواهد قصاص کند؟ آیا دلش خواهد آمد؟...

دیدند پیغمبر کسی را فرستاد تا از خانه، همان چوبدستی را بیاورند. بعد فرمود: «بیا بگیر و با همین چوب به شکم من بزن!»

آن مرد جلو آمد. مردم، همه مبهوت، متحیر و شرمند از این که نکند این مرد بخواهد این کار را بکند. اما یک وقت دیدند او روی پای پیغمبر افتاد و بنا کرد شکم پیغمبر را بوسیدن. گفت: «یا رسول الله! من با مس بدن تو خودم را از آتش دوزخ نجات می دهم!»

(خطبه های نماز جمعه تهران - ۱۳۸۰/۲/۲۸)

امام حسن (ع) و نحوه مقابله با معاویه

... نوبت امامت به امام حسن علیه السلام رسید و در همان وضعیت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد. تنهای تنهای گذشتند. امام حسن مجتبی (ع) می دانست که اگر با همان عده معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند.

تبلیغات، پول و زرنگی های معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت «امام حسن بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد». لذا، با همه سختی ها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می دانست خونش هدر خواهد شد.

بقیه در صفحه ۲

سوکنا مصرف

ویژه نامه روزنامه اطلاعات

به مناسبت سالروز وفات رسول اکرم

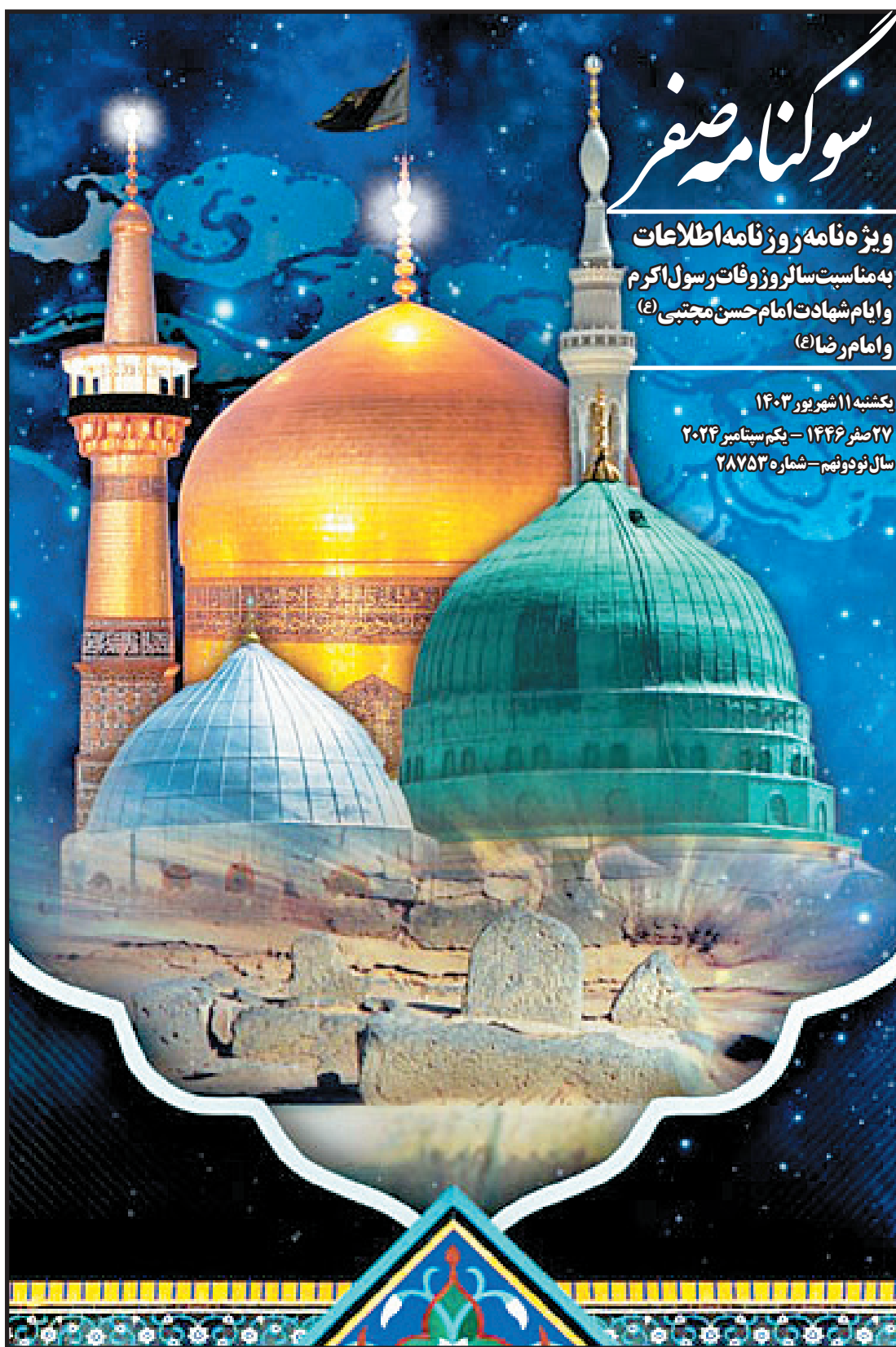
و ایام شهادت امام حسن مجتبی (ع)

و امام رضا (ع)

یکشنبه ۱۱ شهریور ۱۴۰۳

۲۷ صفر ۱۴۴۶ - یکم سپتامبر ۲۰۲۴

سال نودونهم - شماره ۲۸۷۵۳



مهرورزی به پیامبر و اهل بیت



آیت الله جعفر سبحانی

مقدمه:

لزوم مودت و دوستی اهل بیت پیامبر گرامی اسلام در قرآن مجید و در روایات بیان شده است. در این مقاله به برخی از آیات و روایات اشاره شده و همچنین برخی از روش های ابراز محبت بیان گردیده است. مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر و

خاندانش یکی از اصول اسلام است که قرآن و سنت بر آن تاکید دارند. قرآن کریم در این باره می فرماید: «قل ان کان أبأؤکم و ابنأؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فترضوا حتی یاتی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین» (توبه / ۲۴): بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و بستگان شما و اموالی که بدست آورده اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و مسکن های مورد علاقه شما، در نظر تان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند، و خداوند

جمعیت نافرمان برادر را هدایت نمی کند. و در آیه دیگر می فرماید: «الذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون» (اعراف / ۱۵۷): کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تکریم کرده و کمک نموده اند و از نوری که بر وی فرود آمده پیروی کرده اند، رستگارند.

خدا در این آیه برای رستگاران چهار ویژگی می شمارد:

- ۱- ایمان به پیامبر (آمنوا به)
- ۲- تعزیز و تکریم او (عزروه)
- ۳- یاری کردن او (نصروه)
- ۴- پیروی از نور (قرآن) ی که نازل شده است (واتبعوا النور الذی انزل معه)

بقیه در صفحه ۲



روزهای سخت برای مدینه

دست قدرتمداران و آفتی در هوشیاری اسلامی و سیاسی مردم گشته و میدان را بر علّمداران صحنهٔ معارف اصیل اسلامی و صاحبان دعوت علوی، تنگ و دشوار ساخته بود.

شعر و هنر، فقه و حدیث و حتی زهد و ورع، در خدمت ارباب قدرت درآمده و مکمل ابزار زر و زور آنان گشته بود. در این دوران، دیگر نه مانند اواخر دوران بنی امیه و نه همچون ده سالهٔ اول دوران بنی عباس و نه شبیه دوران پس از مرگ هارون که در هر یک، حکومت مسلط وقت، به نحوی تهدید می‌شد؛ تهدیدی جدی دستگاه خلافت را نمی‌لرزاند و خلیفه را از جریان عمیق و مستمر دعوت اهل بیت (علیهم‌السلام) غافل نمی‌ساخت.

در این دوران، تنها چیزی که می‌توانست مبارزه و حرکت فکری و سیاسی اهل بیت و یاران صدیق آنان را مجال رشد و استمرار بخشد، تلاش خستگی‌ناپذیر و جهاد خطیری آن بزرگواران بود و توسل به شیوهٔ الهی «تقیه». و بدین ترتیب است که عظمت حیرت‌آور و دهشت‌انگیز جهاد حضرت موسی بن جعفر (علیه و علی آبائه التحیه والسلام) آشکار می‌گردد.

(پیام به سومین کنگره جهانی حضرت امام رضا - ۱۳۶۷/۰۷/۲۶)



و غرب و شمال قلمرو وسیع اسلامی، فتوحات تازه و غنائم و اموال وافر، بر قدرت و استحکام تخت عباسیان افزوده بود. جریان‌های فکری و عقیدتی در این دوران، برخی به اوج رسیدند و برخی زاده شده و فضای ذهنی را از تعارضات، انباشته و حربه‌ای در

بقیه از صفحه اول

گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است. حقاً که چنین است. این نکته را اهل معنا و حکمت و دقت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکل‌تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه‌السلام این مشکل را انتخاب کرد. وضع آن زمان چنین بوده است. خواص، تسلیم بودند و حاضر نمی‌شدند حرکتی کنند. ...

(در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله - ۱۳۷۵/۰۳/۲۰)

دوران امامت امام رضا(ع)

این مقطع سی و پنج ساله (از ۱۴۸ تا ۱۸۳ هجری) یعنی دوران امامت حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر (علیهما‌السلام) یکی از مهمترین مقاطع زندگینامهٔ ائمه (علیهم‌السلام) است.

دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی عباس - منصور و هارون - و دو تن از جبارترین آنان - مهدی و هادی - در آن حکومت می‌کردند. بسی از قیام‌ها و شورش‌ها و شورشگرها در خراسان، در افریقیه، در جزیرهٔ موصل، در دیلمان و جرجان، در شام، در نصیبین، در مصر، در آذربایجان و ارمنستان و در اقطاری دیگر، سرکوب و متفاد گردیده و در ناحیهٔ شرق

مهرورزی به پیامبر و اهل بیت



له^۱: «ولی کسی بر حمزه گریه نمی‌کند». وقتی یاران پیامبر علاقه رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را به برپایی مجلس عزای عمومی خویش احساس کردند، به زنان خود دستور دادند تا مجلسی برپا کرده و بر عمومی پیامبر سوگواری کنند. مجلس تشکیل شد و رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم از ابراز عواطف آنسان تقدیر و در حق آنان دعا کرد و فرمود: «رحم الله الانصار!» سپس از سران انصار خواست به زنان دستور دهند تا به خانه‌های خود باز گردند.^۲

گذشته از این، سوگواری برای شهیدان راه حق، فلسفه دیگری نیز دارد و آن اینکه بزرگداشت یاد آنان مایه حفظ مکتب آنهاست. مکتبی که اساس آن را فداکاری در راه دین و تن ندادن به ذلت و خواری تشکیل می‌دهد. و منطق آنان این است که «هرگز سرخ به از زندگی ننگین است» و در هر عاشورای حسینی این منطق احیاء می‌گردد و ملت‌ها از نهضت او، درس آموخته و می‌آموزند.

پی‌نوشت:

- ۱- کنز العمال: ج ۱، ح ۷۰ و ۷۲ و جامع الاصول: ج ۱، ص ۲۳۸
- ۲- مناقب الامام امیر المؤمنین نگارش حافظ محمد بن سلیمان کوفی ج ۲ ح ۶۱۹ و ۷۰۰ و بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۳، علل الشرایع باب ۱۷ ح ۳
- ۳- سفینه البحار: ۱/ ۱۹۹
- ۴- المواعظ اللدینه، ج ۲۱، ص ۲۷، تاریخ الخمسین ج ۱، ص ۲۲۳
- ۵- یوسف: ۱۸۴
- ۶- سیره ابن هشام: ۱/ ۹۹
- ۷- مدرک قبل و مقریزی، امتاع الاسماع: ۱۱/ ۱۶۴

او در هر زمان خصوصاً در سالروز ولادت یا وفات - یکی از شیوه‌های ابراز محبت و گرامی داشت مقام و منزلت آنان است و آیین بندی در روزهای ولادت و روشن کردن چراغ و برافراشتن پرچم و تشکیل مجلس برای ذکر فضایل و مناقب پیامبر اکرم (ص) یا خاندان او، نشانه محبت به آنان و وسیله ابراز آن به شمار می‌رود و به این خاطر تجلیل پیامبر در ایام ولادت یک سنت مستمر، در میان مسلمانان بوده است. دیار بکری در کتاب «تاریخ الخمیس» می‌نویسد: مسلمانان پیوسته ماه ولادت پیامبر را گرامی داشته و جشن می‌گیرند و اطعام می‌کنند و به فقر اصدق می‌دهند، اظهار شادمانی می‌نمایند و سرگذشت ولادت او را بیان می‌کنند؛ چه بسا کراماتی برای آنان ظاهر می‌شود. عین این سخن را عالم دیگری به نام «ابن حجر قسطلانی» در کتاب خود آورده است.^۳

از بیان گذشته، فلسفه سوگواری برای پیشوایان دینی روشن می‌گردد؛ زیرا هر نوع ترتیب مجلس برای ذکر مصائب و مشکلات آنان نوعی اظهار محبت و مهر ورزیدن است، اگر یعقوب سالیان درازی برای فقدان عزیزش یوسف گریه کرد و اشک ریخت؛^۴ ریشه آن، علاقه باطنی او به فرزندش بود. هرگاه علاقه مندان به خاندان رسالت در پرتو مهری که به آنان دارند، در روزهای درگذشت آنان اشک بریزند و گریه کنند، در حقیقت از یعقوب پیامبر پیروی کرده‌اند.

اصولاً تشکیل مجلس برای فقدان عزیزان کاری است که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم آن را در جنگ احد پی‌ریزی کرد، آنگاه که از گریه زنان انصار برای شهدای احد آگاه گشت، به یاد عمومی بزرگوار خود افتاد و فرمود: «ولکن حمزه لا بواکی

را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

تا اینجا با دلایل این اصل (مهر ورزیدن به پیامبر و عترتش) آشنا شدیم؛ اکنون سؤال می‌شود:
۱- سودی که امت از مهر ورزیدن به پیامبر و عترت او می‌برد چیست؟
۲- شیوه و تکریم نسبت به پیامبر و خاندان او چیست؟

درباره مطلب نخست یادآور می‌شویم: محبت به انسان با کمال و با فضیلت، خود نردبان صعود به سوی کمال است. هرگاه انسانی فردی را از صمیم دل دوست بدارد، کوشش می‌کند خود را با او همگون سازد و آنچه که مایه خرسندی او است انجام داده و آنچه او را آزار می‌دهد ترک نماید.

ناگفته پیداست وجود چنین روحیه‌ای در انسان مایه تحول بوده و سبب می‌شود که پیوسته راه اطاعت را در پیش گیرد و از گناه بپرهیزد. کسانی که در زبان اظهار علاقه کرده ولی عملاً با محبوب خود مخالفت می‌ورزند، فاقد محبت واقعی می‌باشند. در دو بیتی که به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است به این نکته اشاره شده؛ آنجا که می‌فرماید:

«تعصی الاله و انت تطهر حبه هذا لعمری فی الفعّال بدیع لو کان حبک صادقاً لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع»^۵

«خدا را نافرمانی می‌کنی و اظهار دوستی می‌نمایی؛ به جانم سوگند، این کار شگفتی است. اگر در ادعای خود راستگو بودی او را اطاعت می‌کردی، حقاً که مرید پیوسته مطیع محبوب خود می‌باشد».

اکنون که برخی از ثمرات مهرورزی به پیامبر و خاندان او روشن شد، باید به شیوه ابراز آن بپردازیم: مسلماً مقصود حب درونی بدون هیچ گونه بازتاب عملی نیست، بلکه مقصود مهری است که در گفتار و رفتار انسان بازتاب مناسبی داشته باشد.

شکی نیست که یکی از بازتاب‌های محبت به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و خاندان او پیروی عملی از آنان است؛ چنان که اشاره شد، ولی سخن در دیگر بازتاب‌های این حالت درونی است، و اجمالاً آن این است که هر گفتار یا رفتاری که در نظر مردم نشانه محبت و وسیله گرامیداشت افراد به شمار می‌رود، مشمول این قاعده می‌باشد، مشروط بر این که با عمل مشروع او را تکریم کند، نه با عمل حرام. بنابراین، گرامیداشت پیامبر اکرم (ص) و خاندان



آیت‌الله جعفر سبحانی

بقیه از صفحه اول

بسا توجه به این که یاری کردن پیامبر در ویژگی سوم آمده است، قطعاً مراد از «عزروه» در ویژگی دوم همان تکریم و تعظیم پیامبر است، و مسلماً تکریم پیامبر مخصوص دوران حیات او نیست، هم‌چنان که ایمان به وی که در آیه وارد شده، چنین محدودیتی ندارد.

درباره محبت به خاندان رسالت کافی است که قرآن آن را به صورت پاداش رسالت - البته به صورت پاداش نه پاداش واقعی - ذکر کرده و می‌فرماید: «قل لا اسالکم علیه اجر الا الموده فی القربی» (شوری / ۲۳): بگو من برای ادای سالت خدا از شما پاداشی نمی‌طلبم، جز محبت ورزیدن به بستگان و نزدیکان.

محبت و تکریم نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نه تنها در قرآن آمده، بلکه در احادیث اسلامی نیز بر آن تاکید شده است، که دو نمونه آن را یادآور می‌شویم:

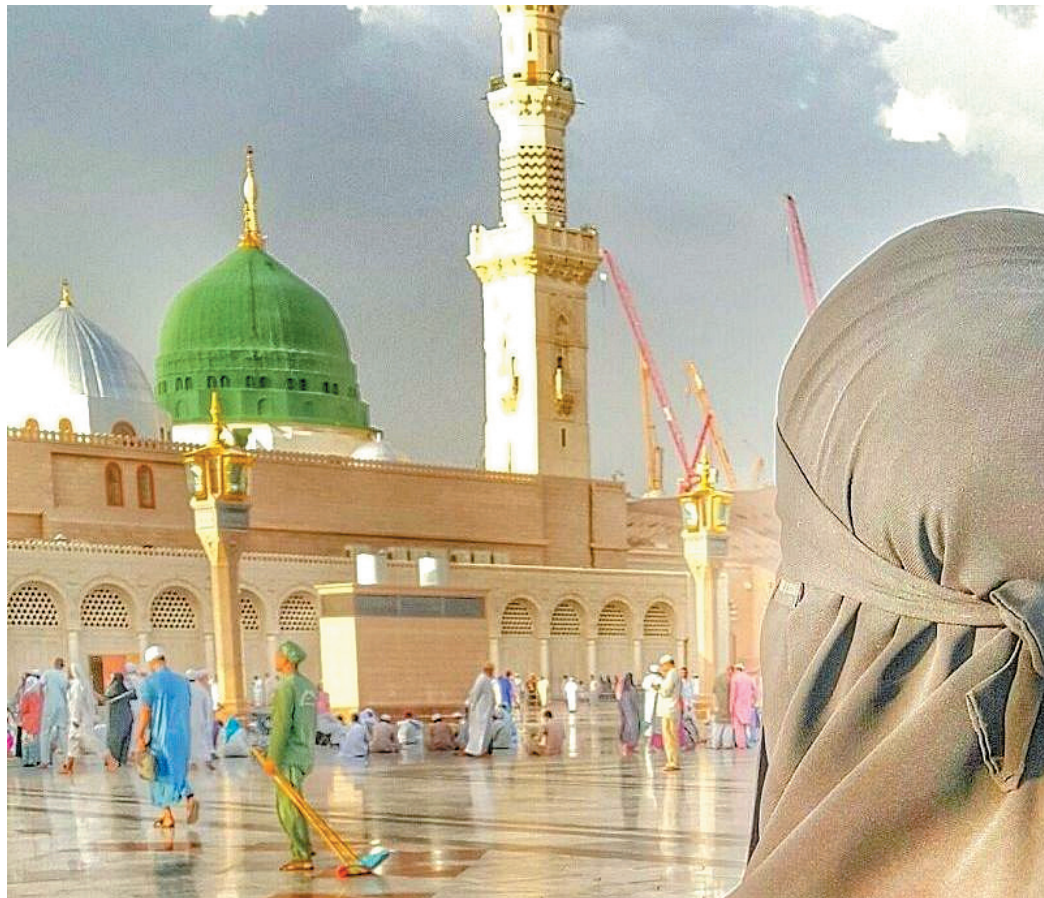
۱- هرگز یک نفر از شما مؤمن واقعی نخواهد بود، مگر این که من برای او از فرزندان او و همه مردم محبوبتر باشم.^۱

۲- در حدیث دیگر می‌فرماید: ثلاث من کن فیه ذاق طعم الايمان: من کان لا شیء احب الیه من الله و رسولہ، و من کان لئن یحرق بالنار احب الیه من ان یرتد عن دینہ، و من کان یحب لله و یبغض لله «بسه چیز است که هر کس دارای آن باشد، مزه ایمان را چشیده است: ۱- آن کس که چیزی برای او از خدا و رسولش گرامی‌تر نباشد. ۲- آن کس که سوخته شدن در آتش برای او محبوب‌تر از خروج از دین باشد. ۳- آن کس که برای خدا دوست یا دشمن بدارد.

محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نیز در احادیث اسلامی مورد تاکید واقع شده است که برخی را یادآور می‌شویم:

۱- پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «لا يؤمن عبد حتی اکون احب الیه من نفسہ و تکون عترتی احب الیه من عترتہ، و یکون اهلی احب الیه من اهله»^۲. مؤمن به شمار نمی‌رود بنده‌ای مگر این که مرا بیش از خود دوست بدارد، و فرزندان مرا بیش از فرزندان، و خاندان مرا افزون از خاندان خود، دوست بدارد.

۲- در حدیث دیگر درباره خود می‌فرماید: «من احبهم احبه الله و من ابغضهم ابغضه الله»^۳: هر کس آنها



زندگی و اخلاق پیامبر



◀ استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری

پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله (ص) که نبوت به او پایان یافت، در سال ۵۷۰ بعد از میلاد متولد شد، در چهل سالگی به نبوت مبعوث گشت، سیزده سال در مکه مردم را به اسلام دعوت کرد و سختی ها و مشکلات فراوان متحمل شد و در این مدت گروهی زبده تربیت کرد و پس از آن به مدینه مهاجرت نمود و آنجا را مرکز قرار داد. ده سال در مدینه آزادانه دعوت و تبلیغ نمود و با سرکشان عرب نبرد کرد و همه را مقهور ساخت.

پس از ده سال همه جزیره العرب مسلمان شدند. آیات کریمه قرآن تدریجاً در مدت بیست و سه سال بر آن حضرت نازل شد. مسلمین هم شیفتگی عجیبی نسبت به قرآن و هم نسبت به شخصیت رسول اکرم نشان می دادند. رسول اکرم (ص) در سال یازدهم هجری، یعنی یازدهمین سال هجرت از مکه به مدینه، که بیست و سومین سال پیامبری او و شخصیت و سومین سال از عمرش بود، در گذشت؛ در حالی که جامعه ای نوپنید و مملو از نشاط روحی و مؤمن به یک ایدئولوژی سازنده که احساس مسئولیت جهانی می کرد، تأسیس کرده و باقی گذاشته بود.

آنچه به این جامعه نوپنید، روح و وحدت و نشاط بخشید، دو چیز بود: یکی قرآن کریم که همواره تلاوت می شد و الهام می بخشید، و دیگری شخصیت عظیم و نافذ رسول اکرم که خاطر ها را به خود مشغول و شیفته نگه می داشت. اکنون درباره شخصیت رسول اکرم (ص) اندکی بحث می کنیم.

دوران کودکی

هنوز در رحم مادر بود که پدرش در سفر بازرگانی شام در مدینه در گذشت. جدش، عبدالمطلب کفالت او را بر عهده گرفت. از کودکی آثار عظمت و فوق العادگی از چهره و رفتار و گفتارش پیدا بود. عبدالمطلب به فراست دریافته بود نوه اش آینده ای درخشان دارد.

هشت ساله بود که جدش در گذشت و طبق وصیت او ابوطالب، عموی بزرگش، عهده دار کفالت او شد. ابوطالب نیز از رفتار عجیب این کودک که با سایر کودکان شباهت نداشت، در شگفت می ماند. هرگز دیده نشد مانند کودکان همسالش نسبت به غذا حرص و علاقه نشان بدهد، به غذای اندک اکتفا می کرد و از زیاده روی امتناع می ورزید. بر خلاف

کودکان همسالش و بر خلاف عادت و تربیت آن روز، موهای خویش را مرتب می کرد و سر و صورت خود را تمیز نگه می داشت.

ابوطالب روزی از او خواست که در حضور او جامه هایش را بکند و به بستر رود. او این دستور را با کراهت تلقی کرد و چون نمی خواست از دستور عمومی خویش تمرّد کند، به او گفت: روی خویش را برگردان تا بتوانم جامه ام را بکنم. ابوطالب از این سخن کودک در شگفت شد، زیرا در عرب آن روز حتی مردان بزرگ از عریان کردن همه قسمت های بدن خود احتراز نداشتند. ابوطالب می گوید: «من هرگز از او دروغ نشنیدم، کار ناشایسته و خنده بیجان دیدم، به بازیهای بچه هارغبتمی کرد، تنهایی و خلوت را دوست می داشت و در همه حال متواضع بود.»

تفرّ از بیکاری و بطالت

از بیکاری و بطالت متنفر بود، می گفت: «خدا یا! از کسالت و بی نشاطی، از سستی و تبلی و از عجز و زبونی به تو پناه می برم.» مسلمانان را به کار کردن تشویق می کرد و می گفت: «عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین جزء آن کسب حلال است.»

امانت

پیش از بعثت برای خدیجه - که بعد به همسری اش درآمد - یک سفر تجارتی به شام انجام داد. در آن سفر بیش از پیش لیاقت و استعداد و امانت و درستکاری اش روشن شد. او در میان مردم آنچنان به درستی شهره شده بود که لقب «محمد امین» یافته بود. امانت هارابه او می سپردند. پس از بعثت نیز قریش با همه دشمنی که با او پیدا کردند، باز هم امانت های خود را به او می سپردند، از همین رو پس از هجرت به مدینه، علی (ع) را چند روزی بعد از خود باقی گذاشت که امانت ها را به صاحبان اصلی برساند.

مبارزه با ظلم

در دوران جاهلیت با گروهی که آنها نیز از ظلم و ستم رنج می بردند، برای دفاع از مظلومان و مقاومت در برابر ستمگران هم پیمان شد. این پیمان در خانه عبد الله بن جدعان، از شخصیت های مهم مکه بسته شد و به نام «حلف الفضول» نامیده شد. او بعدها در دوره رسالت از آن پیمان یاد می کرد و می گفت حاضر نیستم آن پیمان بشکنم و اکنون نیز حاضرم در چنین پیمانی شرکت کنم.

اخلاق خانوادگی

در خانواده مهربان بود، نسبت به همسران خود هیچگونه خشونت نمی کرد و این بر خلاف خلق و خوی مکیان بود. بدزبانی برخی از

همسران خویش را تحمل می کرد، تا آنجا که دیگران از این همه تحمل رنج می بردند. او به حسن معاشرت با زنان توصیه و تأکید می کرد و می گفت: همه مردم دارای خصلت های نیک و بد هستند، مرد نباید تنها جنبه های ناپسند همسر خویش را در نظر بگیرد و همسر خود را ترک کند، چه، هرگاه از یک خصلت او ناراحت شود، خصلت دیگرش مایه خشنودی اوست و این دو را باید با هم به حساب آورد. او با فرزندان و با فرزند زادگان خود فوق العاده عطف و مهربان بود، به آنها محبت می کرد، آنها را روی دامن خویش می نشاند، بر دوش خویش سوار می کرد، آنها را می بوسید و اینها همه بر خلاف خلق و خوی رایج آن زمان بود. روزی در حضور یکی از اشراف، یکی از فرزند زادگان خویش - حضرت مجتبی (ع) - را بوسید، آن مرد گفت: من دو پسر دارم و هنوز حتی یک بار هیچ کدام از آنها را نبوسیده ام. فرمود: «من لا یرحم لا یرحم»؛ کسی که مهربانی نکند، رحمت خدا شامل حالش نمی شود. نسبت به فرزندان مسلمین نیز مهربانی می کرد. آنها را روی زانوی خویش نشانده، دست محبت بر سر آنها می کشید. گاه مادران، کودکان خردسال خویش را به او می دادند که برای آنها دعا کند.

رفتار با بردگان

نسبت به بردگان فوق العاده مهربان بود. به مردم می گفت: اینها برادران شما هستند، از هر غذا که می خورید، به آنها بخورانید و از هر نوع جامه که می پوشید، آنها را بپوشانید، کار طاقت فرسا به آنها تحمیل نکنید، خودتان در کارها به آنها کمک کنید. می گفت: آنها را به عنوان «بنده» یا کنیز (که مملوکیّت را می رساند) خطاب نکنید؛ زیرا همه مملوک خداییم و مالک حقیقی خداست، بلکه آنها را به عنوان «فتی» (جوانمرد) یا «فتاه» (جوانزن) خطاب کنید. در شریعت اسلام تمام تسهیلات ممکن برای آزادی بردگان که منتهی به آزادی کلی آنها می شد، فراهم شد. پیامبر شغل «نخاسی» یعنی برده فروشی را بدترین شغل های می دانست و می گفت: «بدترین مردم نزد خدا آدم فروشانند.»

نظافت و بوی خوش

به نظافت و بوی خوش علاقه شدید داشت، هم خودش رعایت می کرد و هم به دیگران دستور می داد. به یاران و پیروان خود تأکید می نمود که تن و خانه خویش را پاکیزه و خوشبو نگه دارند؛ به خصوص روزهای جمعه و ادارشان می کرد غسل کنند و خود را معطر سازند که بوی بد از آنها استشمام نشود، آنگاه در نماز جمعه حضور یابند.

برخورد و معاشرت

در معاشرت با مردم، مهربان و گشاده رو بود. در سلام به همه، حتی کودکان و بردگان، پیشی می گرفت. پای خود را جلو هیچ کس دراز نمی کرد و در حضور کسی تکیه نمی نمود. غالباً دو زانو می نشست. در مجالس، دایره وار می نشست تا مجلس، بالا و پایینی نداشته باشد و همه جایگاه مساوی داشته باشند. از اصحابش تفقد می کرد، اگر سه روز یکی از اصحاب رانمی دید، سراغش را می گرفت، اگر مریض بود، عیادت می کرد و اگر گرفتاری داشت، کمکش می نمود. در مجالس، تنها به یک فرد نگاه نمی کرد و یک فرد را طرف خطاب قرار نمی داد، بلکه نگاههای خود را در میان جمع تقسیم می کرد. از این که بنشینند و دیگران خدمت کنند، تفرّ داشت، از جابرمی خاست و در کارها شرکت می کرد و می گفت: «خداوند کراهت دارد که بنده را ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل شده است.»

نرمی در عین صلابت

در مسائل فردی و شخصی و آنچه مربوط به شخص خودش بود، نرم و ملایم و باگذشت بود، گذشت های بزرگ و تاریخی اش یکی از علل پیشرفتش بود، اما در مسائل اصولی و عمومی، آنجا که حریم قانون بود، سختی و صلابت نشان می داد و دیگر جای گذشت نمی دانست. پس از فتح مکه و پیروزی بر قریش، تمام بدی هایی که قریش در طول بیست سال نسبت به خود او مرتکب شده بود، نادیده گرفت و همه را یکجا بخشید، توبه قاتل عمومی محبوبش، حمزه را پذیرفت، اما در همان فتح مکه، زنی از بنی مخزوم مرتکب سرقت شده بود و جرمش محرز گردید، خاندان آن زن که از اشراف قریش بودند و اجرای حد سرقت را توهینی به خود تلقی می کردند، سخت به تکاپو افتادند که رسول خدا از اجرای حد صرف نظر کند. بعضی از محترمین صحابه را به شفاعت برانگیختند، ولی رنگ رسول خدا از خشم برافروخته شد و گفت: چه جای شفاعت است؟! مگر قانون خدا را می توان به خاطر افراد تعطیل کرد؟ هنگام عصر آن روز در میان جمع سخنرانی کرد و گفت: «قوم و ملل پیشین از آن جهت سقوط کردند و منقرض شدند که در اجرای قانون خدا تبعیض می کردند، هرگاه یکی از اقویا و زبردستان مرتکب جرم می شد، معاف می شد و اگر ضعیف و زبردستی مرتکب می شد، مجازات می گشت، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، در اجرای «عدل» درباره هیچ کس سستی نمی کنم، هر چند از نزدیک ترین خویشاوندانم باشد.»



شدند و پشت سر امام به راه افتادند. امام الله اکبر می گفت و غلامان و سپاهیان بانگ الله اکبر سر می دادند. راوی حدیث می گوید: «گویا آسمان و زمین و کوه و دشت و همه اشیا بانگ الله اکبر می زدند. گویی رسول خدا هنگام حرکت برای نماز عید در برابر ما ظاهر شد.» این چنین، عظمت نواده پیامبر ظاهر شد. خبر به مأمون رسید. وزیرش فضل به وی گفت: یا امیر المؤمنین، اگر می خواهی خلافتت پایدار بماند، باید امام رضا را به خانه اش بازگردانی. در غیر این صورت، اگر با این حال نماز بخواند، مردم مجذوب او خواهند شد. مأمون به دنبال امام دوید و گفت: پسر عمو، تو خود را به زحمت انداخته ای، من راضی به زحمت شما نیستم، از شما می خواهم که به خانه باز گردید.

آنها نتوانستند همین نماز خواندن امام را هم تحمل کنند، پس اگر امام احکام را اجرا می کرد و حرام و حلال الهی را بیان می کرد و امور را در مسیر صحیح قرار می داد، چه می کردند؟ امامی که می فرمود: شخص قدرتمند نزد من ضعیف است تا حق دیگران را از او بگیرم و ضعیف نزد من قوی است تا حقش را به وی بپردازم. اگر امام می خواست این سخن خویش را اجرا کند، آنان طاقت نمی آوردند. بنابراین فضا مناسب نبود و امام باید به آموزش و پرورش و فرهنگ سازی می پرداخت و این کار را هم آغاز کرد.

سیره زندگی امام طولانی است و شب ما کوتاه؛ اما درباره یکی از ابعاد فضایل اخلاقی امام صحبت خواهیم کرد که برادرمان شیخ حسن درباره آن صحبت کرد. یکی از دریانان امام، به نام شیخ معروف کوخسی، برای دوستان خویش چنین نقل می کند: «عاشرتی احدی عشر سنه فوالله ما رأیته شتم قط: یازده سال با امام معاشرت داشتم و یک ناسزا از او نشنیدم.» کجاست دوستی اهل بیت؟ دوستی ایشان یعنی عمل به این تعالیم، کسی که به این آموزه ها عمل کند، دوستدار آنان است.

انسان حالت های مختلفی دارد؛ گاهی خشمگین می شود و گاهی خشنود است. در حال طبیعی انسان ناسزا نمی گوید، اما آیا در حالت خشم، کسی می تواند زبان خویش را حفظ کند؟ دو برابر جواب ندهد؟ یا شخص ظالم را مهدورالدم نداند؟ حریم او را نشکند؟ آبروی او را در حضور و یا غیاب او نریزد؟ خدا می فرماید: «لا یجرمنکم شنان قوم علی الا تعدلو اعدلو اهو اقرب التقوی: دشمنی با گروهی سبب نشود عدالت نورزید، عادل باشید، عدالت به تقوی نزدیکتر است.» (مائده/۸)

ایمان در حال خشم ظاهر می شود. اگر خشمگین شدی و صبر کردی، مؤمن هستی. وگرنه در حال عادی که کسی دشنام نمی دهد، مهم در حالت خشم است. ایمان در سه حالت آشکار می شود: اول خشم، دوم بلا و سوم مصیبت. هنگامی که شخصی به مصیبت مبتلا می شود، ناراحت و خشمگین می شود و ممکن است حرف ناصوبی بزند. خدا می فرماید: «و الذین اذا اصابهم مصیبه قالوا انالله و انا الیه راجعون: کسانی هستند که زمانی که بلا و مصیبتی به آنان رسد، می گویند ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم.» (بقره/۱۵۷) خداوند بر ایشان درود فرستاده و رحمت خود را بر آنها نازل می گرداند.

حالت سوم زمانی است که انسان از فقر می ترسد. در هنگام تندرستی اگر در معامله فقیر نکند، ریانخورد و احتکار نکند، مؤمن است؛ در حالی که نگران آینده خویش و فرزندانش است. خداوند می فرماید: «الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء: شیطان به شما وعده فقر می دهد و شما را به کار بد و می دارد.» (بقره/۲۶۸)

معروف می گوید: ندیدم امام ناسزا بگوید، بی ادبی کند یا غفلت کند یا دین را فراموش کند و... با اشخاص ضعیف مهربان بود. زمانی که فضل، که به ذوالرئاستین شهرت داشت، نزد وی می آمد تا برگاهی را امضا کند، دو ساعت می ایستاد، اما او سر خویش را بلند نمی کرد؛ چون در حال عبادت بود.

عزلت و گوشه گیری سبب می شود در نزد مردم بزرگ شمرده شود، اما این بزرگی تخیل است. در عهد نامه امام به مالک اشتر بر نکته ای تأکید شده است. امام به مالک می گوید: خود را از مردم جدا نکن؛ زیرا انسان وقتی از مردم کناره گیرد، در نزد آنان بزرگ می شود و گمان می کنند او چیز دیگری است و با وی ارتباط برقرار نمی کنند و در صورت برقراری ارتباط از او می ترسند و از او انتقاد نمی کنند.

در نتیجه، او عادت می کند که انتقاد نپذیرد و فقط مدح و ستایش بشنود و گمان می کند فرستاده خداست و برای نجات بشریت آمده است و به نفس خویش مغرور می شود و دیگر نمی تواند نقد را تحمل کند و در این هنگام اشخاص مخلص منتقد از اطراف او پراکنده می شوند و اشخاص متملق و دروغگو گرد او جمع می شوند و شغل ها و منصب ها را به آنان می دهد. این گونه عمل، ملاک شایستگی و صلاحیت نیست و میزان عبادت، معیار می شود و امور از مجرای صحیح خود خارج می شود و اوضاع درهم و برهم می شود.



سیره زندگی امام رضا (ع)



◀ امام موسی صدر

خلیفه مسلمین شود.

بسیاری از سیره نویسان و مورخین این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار داده اند. آنان بحث کرده اند که آیا پیشنهاد مأمون به علی بن موسی الرضا واقعی بود یا تنها تعارف بود؟ البته من نمی خواهم وارد این بحث شوم. هنگامی که مأمون می خواست پیشنهاد این مسئولیت را به امام بدهد، به وی گفت: اگر خلافت را نمی خواهی، پس ولایتعهدی را قبول کن. امام ابتدا نپذیرفت، اما پس از گفتگوهای طولانی، این مسئولیت را با این شرط که مسئولیت خلافت را نپذیرد و در حکومت مشارکت نداشته باشد، قبول کرد و بدین ترتیب خلافت مأمون استقرار پیدا کرد و جهان اسلام آرام شد....

چرا امام رضا مسئولیت را پذیرفت؟ زیرا جامعه اسلامی به علت وجود سیاستمداران و سوء استفاده کنندگان نمی تواند حکومت اسلامی حقیقی و جدی آن را در اقامه حق تحمل کند. امام حسین (ع) می فرماید: «الناس عبید الدنیا و الدین لحق علی الستهم یحوظونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون: مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنان است، تا زمانی که معیشت آنان را تأمین کند، گرد آن جمع اند؛ اما زمانی که آزمایش شوند، دینداران حقیقی اندکند.»

مردم درباره دین سخن زیاد می گویند، اما زمانی که مصالح و منافعشان با دین در تعارض باشد، دینداران اندکند. اینجا دین از غیر دین تشخیص داده می شود. امام می دانست این مردمی که از او تعریف و تمجید می کنند، توان تحمل حکومت حق را ندارند؛ حتی مأمون نیز چنین تحملی ندارد. مأمون در مقام امتحان امام به او گفت: مایلم امامت نماز عید را بپذیری. امام ابتدا عذرخواست، اما به دنبال اصرار مأمون پذیرفت و فرمود: امامت را به این شرط می پذیرم که آن را به شیوه رسول خدا (ص) اقامه کنم. مأمون پذیرفت. در نتیجه اعلام شد که امام نماز عید را در خارج شهر اقامه خواهد کرد.

سپاهیان به حسب عادت خویش در زمان هایی که خلیفه می خواست نماز عید بخواند، لباسهای فاخر خویش را به تن کردند و بر اسبان قیمتی خویش سوار شدند و آماده جلوی در منزل امام ایستادند. پس از مدت زمانی در باز شد و امام پا برهنه از خانه بیرون آمد؛ در حالی که عبای خویش را وارونه پوشیده بود و خاشعانه حرکت می کرد و پشت سر وی غلامان نیز پابرهنه و خاشع به سوی جایگاه اقامه نماز حرکت می کردند.

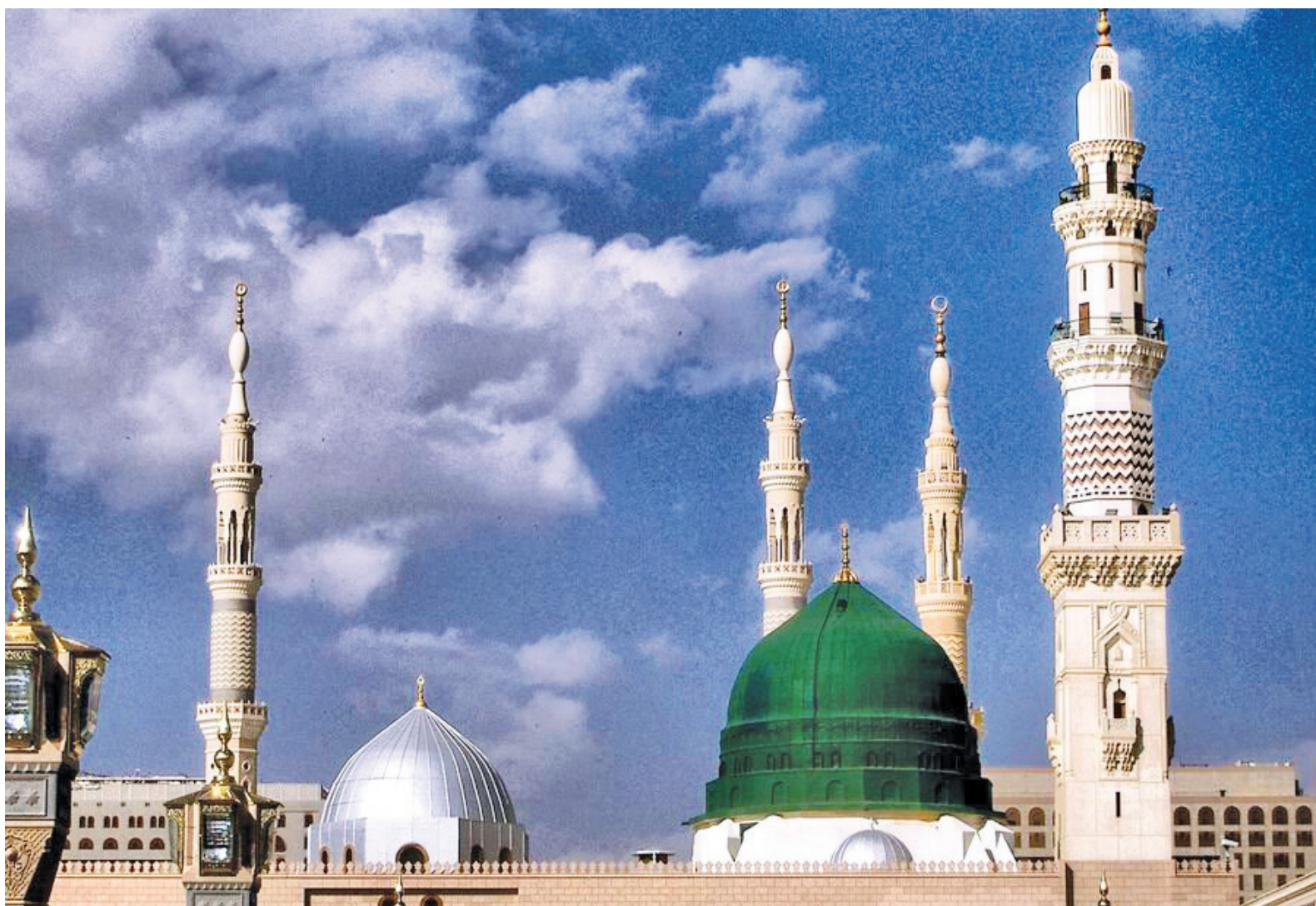
امام الله اکبر می گفت و غلامان نیز به تبعیت از وی شعار الله اکبر سر می دادند. وقتی سپاهیان امام را با این حالت دیدند، از اسبهای خویش پیاده شدند و کفشهای خود را کردند. اگر فردی از آنان چاقو به همراه داشت، با آن بند کفشهای خود را پاره می کرد. همه پابرهنه

امامان معصوم (علیهم السلام)، پرچم های هدایت و چراغ تاریکی ها هستند. آنان یکی پس از دیگری آمدند تا نوبت به امام علی بن موسی الرضا (ع) رسید. در زمان امام، حادثه جدیدی اتفاق افتاد. همان طور که می دانیم این امام همام در زمان مأمون، خلیفه عباسی می زیست. در آن زمان اسلام در اوج تمدن و گسترش خود بود و جهان عرب در دنیا از نظر اندیشه و افکار در حال توسعه بود. هارون الرشید ارث خویش را میان فرزنداناش تقسیم کرده بود و مأمون را حاکم و والی شرق، یعنی ایران و بخش بزرگی از روسیه امروز و افغانستان کرده بود و ولایت بغداد را به پسر بزرگتر خویش، امین داده بود. هارون به آنان سفارش کرده بود که با یکدیگر متحد باشند، اما هیئات که ملک عقیم است.

امین به ملک مأمون تجاوز و وی را عزل کرد. سپس مأمون بر ضد برادرش قیام و با کمک اهالی خراسان، بغداد را فتح کرد. او برادرش امین را کشت و خلیفه همه جهان اسلام شد. او به فکر فرو رفت که آیا در بغداد که پایتخت جهان اسلام است، اقامت کند و خراسان را که محل سربازان و سپاهیان و قلعه پهلوانان بود، ترک کند؟ آیا پایگاه نظامی خود را رها کند؟

همان طور که می دانیم وسایل نقلیه آن روز توان جابجایی سپاه را نداشت. اگر خراسان را رها می کرد، امکان شورش بر ضد وی وجود داشت و ممکن بود اهالی خراسان به همان شکل که امین را عزل کردند، مأمون را نیز عزل کنند. اگر به خراسان برود و بغداد و علوی های بسیار و عباسیانی را که در آنجا زندگی می کردند، به حال خود رها کند، در این صورت امکان داشت آنان با کسی که بر خلاف امین، اراده ای قوی داشته باشد، بیعت کنند و با تبانی خلافت را از دست مأمون بگیرند و او را با مشکل جدیدی مواجه کنند و شاید حتی او را بکشند.

مأمون اندیشید و به این نتیجه رسید که پایگاه خویش را خراسان قرار دهد و قدرتمندترین شخصیت علویان و عباسیان، یعنی امام علی بن موسی الرضا (ع) را که همه علویان و عباسیان به برتری وی معترف بودند، از مدینه به خراسان دعوت کند و از وی بخواهد که



محمد و رسالت چند بعدی او



◀ دکتر علی شریعتی

می تپد و روحی که از نوازش نرم دست صداقتی، صمیمیتی و لطفی به هیجان می آید، در خانه و خانواده نیز چنین است.

در بیرون، مرد رزم و سیاست و فرماندهی و قدرت و ابهت است و در خانه پدری مهربان، شوهری نرمخو و ساده و صمیمی،... وی هرگز نمی کوشید تا خود را مرز و غیرعادی و موجودی عجیب و غریب در چشم ها بنمایاند، بلکه به عکس حتی به مادی بودن تظاهر می کرد. نه تنها از زبان قرآن می گوید که: «من بشری هستم به مانند شما و فقط به من وحی می شود... / کهف ۱۱۰»؛ که همواره اعتراف می کند جز آنچه به من گفته می شود، از چیزی خبر ندارم و در رفتار و زندگی و گفت و گویش، همه جامی کوشید تا در چشم ها شگفت آور و فوق العاده جلوه نکند و سعی می کرد تا ابهت و جلالی را که در دلها دارد، بشکند.

می گویند روزی پیرزنی نزد وی می آید تا از او چیزی بپرسد. آن همه خبرها و عظمت ها که از او شنیده بود، چنان در او اثر می کند که تا خود را در حضور وی می یابد، می لرزد و زیانش می گیرد. پیغمبر احساس می کند که شخصیت و شکوه او وی را گرفته است. ساده و متواضع پیش می آید، به مهر دست بر شانه هایش می گذارد و با لحنی که از خضوع، نرم و صمیمی شده است، می گوید: «مادر چه خبر است؟... من پسر آن زن قریشی ام که گوسفند می دوشید.»

بعد احساس و عمق عاطفه و اندازه رقت قلب محمد نیز شگفت انگیز است. وجود علی (ع) و فاطمه (س) که همچون دو بال برای پیغمبر بودند و فرزندان آنها، تحمل زندگی پر تلاطم و پر مشقت را برای پیغمبر (ص) آسان تر کرده بود.... اما اینها همه آرامش پیش از توفان بود و توفان در رسید سیاه، هولناک و بر باددهنده آشیانه و ویران کننده خانه او.

آری پس از ۲۳ سال رسالت پیامبری و هدایت مردم، پیغمبر در بستر افتاد و دیگر نتوانست برخیزد و به این گونه است که محمد و رسالت چند بعدی و دو جهش شایستگی آن را دارند که آرزوی بزرگ انسان امروز را تحقق بخشد.

برای شناخت دقیق و تصویر کلی و تمام هر مذهبی، شناختن خدای آن، کتاب آن و پیغمبر آن ضروری است؛ و این روش ساده ترین، ممکن ترین و در عین حال علمی ترین و مطمئن ترین روش شناخت یک مذهب است. محمد ترکیبی از موسی و عیسی است. گاه او را در صحنه های مرگبار جنگ می بینیم که از شمشیرش خون می چکد و پیشاپیش یارانش که برای کشتن یا کشته شدن بی قراری می کنند، می تازد و گاه وی را می بینیم که وقتی هر روز در رهگذرش مرد یهودی از بام خانه اش خاکستر بر سرش می ریزد و او نرمتر از مسیح، همچون بازید، روی درهم نمی کشد و یک روز که از کنار خانه وی می گذرد و از خاکستر مرد خبری نمی شود، می پرسد رفیق ما امروز سراغ ما نیامد؟ و چون می شنود که بیمار شده است به عیادتش می رود.

در اوج قدرت، در آن لحظه که سپاهیان مکه را، شهری که ۲۰ سال او و یارانش را شکنجه داده و آواره کرده است، اشغال کرده اند؛ بر مسند قدرت، اما در سیمای مهربان مسیح، کنار کعبه می ایستد و در حالی که ۱۰ هزار شمشیر تشنه انتقام از قریش در اطرافش برق می زند و... می پرسد: «ای قریش فکر می کنی با شما چه خواهم کرد؟...» قریش که سیمای مسیح را در این موسایی که اکنون سرنوشتشان را در دم شمشیر خویش دارد، خوب می شناسند و به چشم می بینند، پاسخ می دهند که: «تو برادری بزرگوار و برادرزاده ای بزرگواری»؛ و آنگاه با آهنگی که از گذشت و مهربانی گرم شده است، می گوید: «بروید، همگی آزادید.»

آری، حضرت محمد (ص) پس از آن که به بعثت برانگیخته شد، اولین کسی که به وی ایمان آورد، حضرت علی (ع) بود. علی بود که با وی همپیمان شد و از آن پس همه لحظات عمر را در این پیمان و پیوند نهاد و در پرستش خداوند و وفای محمد و دوستی خلق و پارسایی روح، آیتی شگفت شد و با صدها رشته پنهان و پیدا با روح و اندیشه و قلب محمد پیوند یافت.

پیغمبر که تاریخ آن همه از اراده و تصمیم و قدرتش سخن می گوید و خسروان و قیصران و قدرتمندان حاکم بر جهان، آن همه از شمشیرش می هراسند و دشمن از شدت غضبش می لرزد، در عین حال مردی است سخت عاطفی، با دلی که از کمترین موج محبتی

پس از قرن چهارم میلادی و از زمانی که امپراطوران روم به مسیحیت گرویدند و عقاید کلیسا را به عنوان آرا و عقاید رسمی ترویج کردند، بنای مخالفت را با حوزه های فکری و علمی آزاد گذاشتند تا این که سرانجام ژولتی نین، امپراتور روم شرقی در سال ۵۲۹ میلاد مسیح (قرن ششم میلادی) دستور تعطیلی دانشگاه ها و بستن مدارس و مراکز علمی را صادر کرد و دانشمندان از بیم جان متواری شدند و چراغ علم و فلسفه در قلمرو امپراتوری روم خاموش شد.

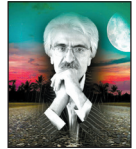
درست در همین زمان بود، قرن ششم میلادی و مقارن با خاموشی چراغ علم و دانش در روم که بزرگترین حادثه تاریخ به وقوع پیوست و شبه جزیره عربستان شاهد بعثت بهترین مخلوق خداوند، محمد امین (ص) شد که در نخستین گام به فراگیری علم و دانش فراخوانده شد: «بخوان به نام پروردگارت که آفریدت» و سپس پیروان خود را به آموختن علم و دانش از آغاز تا پایان زندگی با روایت «اطلب العلم من المهد الی اللحد» فراخواند.

... به راستی می توان گفت که محمد را این چنین «باید از نو دید» و «از نو شناخت». او را با نگاهی که اشیا و اشخاص را می نگریم نباید نگریم؛ باید از روان شناسی، جامعه شناسی و تاریخ، نگاهی تازه ساخت و بر سیمای محمد (ص) افکند.

او را باید در صف شخصیت های عظیم تاریخ، قیصران و حکیمان و انبیا دید. در جمع پیامبران بزرگ نشانند و تماشایش کرد. در این هنگام است که تصویر او در چشم ما چنان شگفت و توصیف ناپذیر می نماید که گویی هرگز او را ندیده ایم و هرگز چنین تصویری را از مردی در جهان نمی شناخته ایم.



خلوتی در خانه پیامبر خانه دوست کجاست؟...



جلال رفیع

سال ۱۳۶۳ هجری شمسی، برای نخستین بار در خانه پیامبر اسلام که اکنون آرامگاه او و نیایشگاه میلیون‌ها زن و مرد مسلمانی است که در اجتماع عظیم حج حضور پیدا می‌کنند، بر زمین نشستیم و چشم دوخته بر ضریح ساده و پر راز و رمز مزارش، سخن گفتن با او را آغاز کردیم.

- بزرگمرد! در آن روزگار که «عصر ارتباطات» نبود (!) و به طریق اولی هنوز «دهکده جهانی» هم آباد نشده بود (!)، سوار بر کدام اسب بادپیمای برق‌آسا، فاصله عظیم میان حجاز و مدینه را تا ایران و خراسان پیمودی و مثل نسیم عطر افشان و سکرآور بهار، در مشام جان و ایمان ما - از کودکی تا نوجوانی و از جوانی تا پیری - چنین خوش‌نشستی؟ چندان که شناسنامه ما شدی، داستان زندگی تاریخی ما شدی، انگیزه و احساس و آرمان ما شدی؟...

جوانی ناشناس در کنار من نشست. اشک آرام‌ریز چشم‌های شگفت‌زده مرا نه فقط نظاره که شماره می‌کرد. طاقت نیاورد و زبان باز کرد. عرب بود و مصری بود. زبان عربی دست و پا شکسته ایرانیان، از آن حیث برای آنان جالب و جاذب بود که ما می‌کوشیدیم تا سخت «کتابی» و به پندار خود «فصیح» سخن بگوییم. او نیز همین پرسش مرا در ذهن داشت. و اینک در آن مجلس می‌دید و می‌شنید که آنچه در ذهن و ضمیر او پنهان است، بر زبان من آشکار شده است.

- ایران کجا؟ مدینه کجا؟

- مصر کجا؟ مدینه کجا؟

نام دکتر علی شریعتی برایش آشنا بود. کتابی به نام «العودة الى الذات» را که ترجمه «بازگشت به خویش» است خوانده بود و می‌دانست که نام نویسنده‌اش شریعتی ایرانی است.

ذکر خیر این نویسنده ایرانی خراسانی، آنهم از زبان جوان مسلمان سنی مصری، موجب شد که یاد نیکو بنیاد او شعله‌ای دیگر را در اجاق خاطرات خاکستر شده‌ام برافروزد. یاد او و یاد آنچه او در معرفتی محمد (ص) نوشته بود.

- کتاب «محمد خاتم پیامبران»، در آغاز پانزدهمین قرن بعثت پیامبر اسلام، از انتشارات حسینیه ارشاد، به قلم متفکران و پژوهشگرانی مانند دکتر سیدجعفر شهیدی، دکتر سیدحسین نصر، دکتر محمدجواد باهنر، دکتر علی شریعتی، دکتر عطاءالله شهاب‌پور، علامه طباطبایی، اکبر هاشمی رفسنجانی، مرتضی مطهری، سیدابوالفضل

مجتهد زنجان، مجتبی مینوی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، محمد تقی جعفری، سید غلامرضا سعیدی، سید هادی خسروشاهی، محمد تقی شریعتی، حسین نوری، سید مرتضی شبستری، در دو جلد، و در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ شمسی.

پس از کتاب «مرجعت و روحانیت» که در آغاز دهه چهل شمسی فراهم آمده بود، این کتاب شاید دومین متن جامع و مستند و زیبایی «همکاری و همگامی حوزویان محقق و دانشگاهیان پژوهشگر» را در برابر چشمان ایرانیان می‌نهاد.

پیامبر اسلام، در قرن بیستم و در ایران، نقطه پیوند و مرکز ثقل هم‌اندیشی و هم‌وایی روحانیون و روشنفکران شده بود.

- چه خوب!

جوان مصری هم از «سید قطب» یاد کرد و از «دکتر طه حسین» و دیگران. و «چه خوب!» نیز سخن تأییدآمیز او بود در تحسین همان محصول ارزنده‌ای که انتشارات حسینیه ارشاد ایرانی‌ها به بازار اندیشه و ایمان و تحقیق و تفکر عرضه کرده است.

- کار مشترک روحانیون و روشنفکران ایران، سر مشق است، الگو است».

گفتم حدیثی را که نخستین بار در همین کتاب و در مقاله محققانه «از هجرت تا وفات» به قلم دکتر شریعتی و با ترجمه تأمل برانگیز او قرائت کرده‌ام، به یاد دارم. شاید راز گشایی کند. شاید پاسخ پرسش «ایران کجا، مکه کجا؟ مصر کجا، مدینه کجا؟» نیز باشد.

روزی پیامبر اسلام در پاسخ

علی بن ابیطالب که از راه

رسم زندگی و برنامه حیات

محمد (ص) سؤال کرده بود،

کلماتی را بر زبان آورد که

به قول شریعتی «در چند

رنگ زیبا و شگفت، خود

را برای کسانی که شیفته

زیبایی‌های روح یک

انسان بزرگ و زیبایی‌اند،

نقاشی کرد». محمد (ص)

به آرامی و زیبایی گفت:

- برنامه حیات و راه و رسم زندگی مرا می‌خواهی؟ «معرفت» اندوخته من است. «خرد» بنیاد مذهب من است. «دوستی» اساس کار من است. «شوق» اسب راهوار من است. «یاد خدا» مونس دل من است. «اعتماد» گنجینه من است. «غم» رفیق من است. «دانش» سلاح من است. «شکیبایی» ردای من است. «رضا» غنیمت من است. «فقر» فخر من است! «پارسایی» پیشه من است. «یقین» توان من است. «راستی» شفیع من است. «پرستش» سرمایه من است. «کوشش» سرشت من است. و «نماز» شادی من است.

جوان مصری به وجد آمد و حدیث را یادداشت کرد. آن روز در مسجد مدینه، به همان دو جوان ایرانی و مصری گفتم: اگر ما مسلمانان مصری و ایرانی و حجازی، خرد را به بی‌عقلی، دوستی را به دشمنی، و شوق را به کینه و نفرت، و یاد خدای محبوب را به فراموشی، و اعتماد را به بی‌اعتمادی و بدبینی، و غم را به نارفتی، و دانش را به جهالت و جهالت مرکب (!)، و شکیبایی را به شتابزدگی و تنگ‌نظری، و رضا را به خشم و بی‌ظرفیتی، و فقر را به تحریف معنای عرفانی آن، و پارسایی را به بی‌تقوایی، و یقین را به زبونی و وادادگی، و راستی را به دروغ و ریا، و پرستش را به ابزار و امتیاز، و کوشش را به اکراه و تحمیل و بیگاری، و نماز را به حدیث غم‌افزای رمیدگی و ناشادی نسپاریم و نیالاییم و تحریف نکنیم؛ به‌خوبی در می‌یابیم که راز پرواز برق‌آسای پیام حکمت و ایمان و عشق و معرفت محمد (ص) از آسمان حجاز تا آسمان ایران و مصر، چه بوده است.

پیام محمد (ص) بر بام فکر و عقل و عشق و ایمان و معرفت برآمد و همه جا آمد و آمد و آمد و پرسید: «خانه دوست کجاست؟». اندیشه و عشق، سریع‌ترین پرواز را دارد. اندیشه و عشق، از هر در و دروازه و دیوار و مانع و مشکلی عبور می‌کند. و عبور کرد. و در خانه من و شما و در نهانخانه دل من و شما نشست.

غمش در نهانخانه دل نشیند

به نازی که لیلی به محمل نشیند





امام حسن (ع) و صلحی معادل قیام



دکتر علی متقیان
عضو هیات علمی دانشگاه

کوفه اولین شهری بود که در دوره اسلامی در سال‌های ۱۳ و ۱۴ بنیان گذاشته شد و ساکنان اولیه آن لشکریانی بودند که برای فتح سرزمین‌های شرق اسلامی وارد منطقه شدند. حضور لشکریان در منطقه که از قبایل متعدد گرد آمده بودند، خاستگاه فکری و قومی و قبیله‌ای آنان متفرق بود و از این جمعیت، اتحاد و وحدت در گفتار و تصمیم به دست نمی‌آمد. این بنای جمعیتی که از روز اول در کوفه گذاشته شد، تفرق آنان در تاریخ کوفه و در تمامی دوران اولیه اسلامی، به سادگی قابل مشاهده است و دلیلی که کوفیان به عهدشکنی شهره شدند، همین دگرگونی قبیلگی بود. کوفیان با فرزند علی بن ابیطالب (ع) بیعت کردند و او را به عنوان خلیفه پنجم، بعد از خلفای راشدین پذیرفتند و شیعیان هم که بالطبع او را امام می‌دانستند و واجب‌الاطاعه امام حسن (ع) پس از استقرار، بایستی کار ناتمام پدر را در رابطه با معاویه تمام می‌کرد. تصمیم گرفت جنگ صفین را که با حیل قرآن به نیزه کردن لشکر معاویه و اختلاف انداختن در بین لشکریان امام و حکمت اجباری با رای بی تدبیرانه و جاهلانه ابو موسی اشعری در برابر عمرو عاص و تغییر در حکم حکمت اجباری و ظهور خوارج و جنگ نهران ناتمام مانده بود، ادامه دهد.

فرارخوان امام با استقبال کوفیان مواجه شد. امام با توجه به حضور کوفیان در نزدیکی مدائن اردو زد و با سپاهانش اتمام حجت کرد و دستورهای لازم را برای اعزام صبحگاهی صادر نمود و لشکر برای استراحت شبانه‌گاهی متفرق شدند و قرار شد صبح فردا همگی برای اقامه فریضه جماعت صبح، در محل اردوگاه حاضر شده، عازم منطقه صفین شوند.

لشکر برای خوابیدن و استراحت کردن متفرق شدند. تفکر شیطانی بیدار، به جان لشکر افتاد. معاویه در شام وقتی مطلع شد مردم با امام حسن فرزند ارشد علی بن ابیطالب بیعت کردند و برای ادامه جنگ ناتمام عازم صفین خواهند شد، از قبل به تعدادی از عوامل خود ماموریت داد تا با توزیع مبالغی و وعده و وعید، شبانه لشکر امام را تطمیع کرده و در برابر تنها گذاشتن امام شان مبلغی پرداخت کنند (سیاست معاویه در طول مدت قدرت، تطمیع و خرید مخالفان بود و برای این کار تبحری خاص داشت). مهم این بود

که حتی فرماندهان لشکر امام حسن را که مورد تایید امام بودند و نقش فرماندهی داشتند، خریداری کردند و به طرفداری معاویه، از امام خود گذشتند. لشکریان امام در این ماجرا، در مقابل امتحان «تقابل دین و دنیا» قرار گرفتند. امتحانی که دنیا پرستان به سختی از آن سر بلند بیرون می‌آیند. لشکریان در مقابل دوراهی قرار گرفتند که مبلغی را دریافت کنند و در مقابل آن، طرفدار معاویه شوند و امام شان را تنها بگذارند، یا که طبق بیعت و قرار با امام حسن، برای نماز صبح خدمت امام رسیده، آماده رزم شوند؟... این دوراهی همیشه و در همه حال بر سر راه انسان قرار می‌گیرد و تکرار آن هم در تاریخ زیاد است. راه حق و باطل همیشه بر سر راه ما قرار دارد.

این تصمیم و این امتحان، بسیار سخت است. وقتی دین و دنیا و حق و باطل در مقابل هم قرار می‌گیرند، با تمام و سوسه‌های شیطانی، چگونه باید راه صحیح را انتخاب کرد. به دین و آخرت و قیامت و وعده الهی اندیشید و مطامع دنیوی را رها کرد و در مقابل و سوسه‌های شیطانی و عوامل شیطانی و شیطان صفت‌ها که در این مواقع فعال می‌شوند، و سوسه‌هایی از قبیل دارید زندگی می‌کنید، بایستی زندگی راحتی داشته باشید، زن و بچه از شما آسایش می‌خواهند، و سوسه پشت و سوسه، کدام راه را انتخاب کند؟ دنیا و پول را یا پشت کردن به دنیا و یا راه امام را در پیش گرفتن؟...

لشکریان امام حسن هم بر سر این دوراهی قرار گرفتند. معاویه طلافروخته بود و مطامع دنیوی، لشکر که جای خود داشت، فرماندهان و نزدیکان امام هم نتوانستند از مطامع دنیا دست بکشند. و سوسه‌های شیطانی طرفداران معاویه، کار خودش را کرد. لشکریان بر سر دوراهی پیروی از امام و دریافت زرو زیور و وعده‌های تو خالی معاویه ماندند، اما به دلیل سستی اراده و دین و عهد، فراموش کردند که شب قبلش چه عهدی با امام زمان‌شان بسته اند و باید صبح عزیمت آغاز کنند. آنها بالاخره زرو پول معاویه را انتخاب کردند و امام را تنها گذاشتند.

امام حسن طبق قرار قبلی، صبح برای اقامه نماز و بعد حرکت به محل موعود تشریف فرما شدند، اما از لشکریان خبری نبود. به تعداد انگشتان دست هم سر وعده نیامده بودند. همه به طمع دریافت زرو زیور، دین را به دنیا فروختند و امام را تنها گذاشتند و به وعده معاویه دل خوش کردند. امام با همان تعداد محدود به نماز ایستاد. عده‌ای ناجوانمرده، هنگام نماز، به امام حمله کردند و با ضربتی به پای ایشان، حضرت را زخمی کرده، بر زمین انداختند. بعد از ضربت نیز حمله کرده و ستون‌های خیمه را کشیدند و حتی زیر انداز و سجاده امام و خیمه را به غارت بردند. امام ماند با

زخمی عمیق، بدون یار و یاور! فرماندار مدائن احترام کرد و امام را به منزل خود برد و به درمان او پرداخت. امام چند روزی مهمان نعمان بود. معاویه برای تحویل دادن امام، مبلغی قابل توجه در نظر گرفته بود که هر طماع دنیا پرستی را به وسوسه می‌انداخت.

با این ترفند، معاویه یاران امام را متفرق کرد و امام تنهای تنها ماند. این دنیا پرستان و دین به دنیا فروشان، چه روزگار سختی را برای امام خویش رقم زدند. تفاوت یاران امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را در اینجا می‌توان مقایسه کرد. امام حسین وقتی در شب عاشورا چراغ‌ها را خاموش کرد و فرمود بیعت خود را برمی‌دارم، از تاریکی شب استفاده کنید و بروید؛ یاران امام نه تنها نفرتند بلکه اظهاراتی کردند که در تاریخ فتوت و جوانمردی در همه زمان‌ها ثبت و ماندگار است. اما یاران امام حسن در حالی که در بیعت امام بودند و رسماً با امام خودشان بیعت کرده بودند که او را یاری کنند، امانت‌ناستند در برابر دریافتی مختصر و یا وعده‌ای پوشالی مقاومت کنند و به آسانی تسلیم شدند و مشمول سخنی شدند که سال‌های بعد، امام حسین (ع) فرمود: «الناس عبید الدنیا». و انسانی که خود ساخته نباشد، به آسانی در برابر دنیا تسلیم می‌شود.

امام زخمی و تنها و بدون یاور ماند. معاویه همچنان کوفه را رصد می‌کرد تا شهر را فتح کرده و به حکومت خود بیفزاید. او با مشاورش عمرو عاص که حق‌بزرگی به گردن معاویه داشت و ماجرای قرآن سر نیزه کردن و جنگ پیروز صفین را به شکست تبدیل کردن و حکمت را به نفع معاویه بر گرداندن و همه را به نام این مشاور ثبت کرده بود؛ این بار به معاویه مشورتی داد و گفت که نامه‌ای به حسن بن علی (ع) بنویس و او را به صلح دعوت کرده و خبرش را رسماً اعلام کن که معاویه صلح طلب است و پیشنهاد صلح به امام حسن داده است. وقتی فرزند علی خبر صلح را بشنود، صلح با معاویه را نخواهد پذیرفت و با پذیرفتن صلح و نداشتن طرفدار و یاور، می‌تواند او را از پای درآورد و پرونده او را خاتمه دهد.

نامه به دست امام رسید. در میان ناباوری معاویه و مشاورش، امام به پیشنهاد معاویه پاسخ مثبت داد و چند شرط را برای معاویه گذاشت؛ از جمله این که معاویه حق ندارد برای بعد از خودش جانشینی انتخاب کند و نبایستی نسبت به امام علی ناسزا بگوید. شرط‌های دیگری هم نوشته‌اند و یا بهتر بگویم مورخین پیرامون این صلح‌نامه نوشته‌اند و نسبت‌های ناروایی به حضرت داده‌اند که در شأن امام نبوده و نیست.

به هر حال، امام که یارانش او را تنها گذاشته بودند و به تعداد انگشتان دست از او حمایت نکردند، صلح را پذیرفت و معاویه را در برابر عمل انجام‌شده قرار

داد. بسا پذیرش صلح و مداوا و بهبود زخم یا، امام تصمیم به بازگشت به مدینه گرفت و اقامت خویش را در کنار مضجع شریف رسول‌الله و در شهر پیامبر انتخاب کرد. آن حضرت پس از صلح، دوران سختی را پشت سر گذاشت. دورانی که با تحمل و بررسی در آن می‌توان از مظلومیت امام، نه فقط در در برابر دشمنان، که در برابر دوستان و بعضی پیروانش سخن گفت.

در هر اجتماعی که گرد هم می‌آمدند از دوست و دشمن، مثل بعضی تحلیل گران سنتی و دهان بین سیاسی که در همه دوران تاریخ بوده و هستند؛ بدون در نظر گرفتن واقعیت‌ها، صلح امام را تفسیر می‌کردند و شاکی می‌شدند که چرا حسن بن علی (ع) با معاویه صلح کرد! او نمی‌بایست معاویه را به رسمیت می‌شناخت. او بایستی در برابر معاویه ایستادگی می‌کرد و ... انگار نه انگار خودشان و هم کیشان شان روزی امام شان را یک‌و تنها گذاشتند و دل به معاویه سپردند و به سوی دنیای معاویه رفتند. اینها یادشان رفته بود که امام شان را با زخم سختی که هنگام نماز بر او وارد شده بود، رها کردند و حتی از سجاده زیر پای آن حضرت نیز نگذاشتند و برای دلخوشی معاویه به یاران معاویه پیوستند. همه اینها را فراموش کرده و آنگاه به امام زمان شان زخم زبان می‌زدند که از زخم‌های شمشیر عمیق تر بود. چرا که زخم شمشیر درمان دارد و زخم زبان خیر.

این دوستان ناآگاه، زمینه را به طریقی فراهم کردند که دوست و دشمن یکصدا هر نسبتی را که می‌خواستند، به امام زمان خودشان می‌دادند و امام بایستی تحمل می‌کرد و از جهل دوستانش و نفوذ دشمنان در دل دوستانش، خون دل می‌خورد. آنها کار را بداندجا رساندند که در خانه امام هم نفوذ کردند و همسرش را به طمع انداختند که با غذای زهر آلوده، سبط اکبر پیامبر شان را از پای درآورد و در مقابل وعده‌های پوچ و دست‌نایافتنی معاویه دل خوش کند. مظلومیت امام حسن (ع) همین بس که به دستور معاویه و با خیانت همسرش مسموم شد و به شهادت رسید. البته اینها به شهادت امام هم رضایت ندادند. هنوز جور و ستم به فرزند زهر آلوده (ع) ادامه دارد. امام حسین (ع) تصمیم داشت پیکر مطهر برادر را در کنار جدش رسول‌الله (ص) جای دهد؛ چرا که بعد از پیامبر، محل دفن دخترش صدیقه طاهره، شبانه و به دور از چشم مسلمانان و حاکمان، مخفیانه انجام شد که هنوز هم مکان آن مشخص نیست و به بزرگترین سوال تاریخ زندگی آن حضرت تبدیل شده، بعد از مرگ خلیفه اول و خلیفه دوم، هر دو را در کنار پیامبر به خاک سپردند. جنازه عثمان که به دلایل خطاهایی که انجام داده بود، به نحو دیگری به خاک سپرده شد، امام علی (ع) هم در سال ۴۰ در کوفه به شهادت رسید و مدفن مبارکش در نجف است (هر چند که امام را هم مخفیانه و شبانه دفن کردند و پس از صدسال مرقد شریفش ظاهر و مشخص شد).

امام حسن، سبط اکبر پیامبر، اولین نفر از خاندان نبوت است که می‌خواستند او را در کنار حرم شریف جدش دفن کنند. این محل، شایسته‌ترین مکانی است که سبط اکبر در کنار جدش مدفون شود. عایشه همسر پیامبر از این تصمیم مطلع شد و با صدای اعتراض آمیز گفت که اجازه نخواهم داد او را در کنار همسر و پدرم دفن کنند.

پیکر مطهر امام حسن را تیرباران کردند. مظلومیت امام به تیرباران کردن بدن مبارکش هم خاتمه نیافت. امام حسین بدن مبارک برادر را از کنار حرم جدش به سوی بقیع هدایت کرد و در بقیع در خانه‌ای که متعلق به عقیل بود، بدن مبارک و تیر خورده حضرت مدفون شد. مظلومیت حضرت همچنان ادامه دارد. سال‌ها پس از شهادت آن حضرت، زمانی که مورخان قلم به دست گرفتند که تاریخ بنویسند، به دستور و برای دلخوشی حاکمان، هر تهمت و ناروایی را به امام نسبت دادند. به صورتی که تاریخ پر است از تکرار این تهمت‌ها. آنقدر دروغ‌ها را تکرار کردند که تکرار تهمت و دروغ، واقعی تلقی گردید.

قَابِ امروز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز یکشنبه ۱۱ شهریور ماه ۱۳۶۳
(برابر با ۶ ذیحجه ۱۴۰۴، ۲ سپتامبر ۱۹۸۴) نقل شده است.

شده ایرباسی

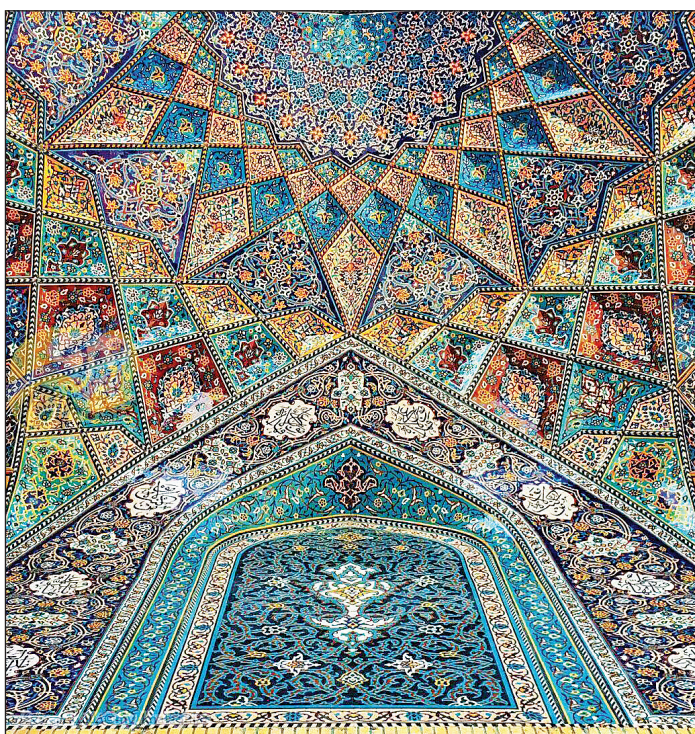
به منظور اعمال فشار هر چه بیشتر بر رژیم صدام در ارتباط با ربودن هواپیمای ایرباس و تحت فشار قرار دادن این رژیم برای آزادی مسافرتین، خدمه و هواپیمای ربوده شده جمهوری اسلامی ایران، اقدامات گسترده‌ای از سوی نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور صورت گرفته است. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از جمله این اقدامات ترتیب دادن ملاقات‌هایی با آقای «یعقوب‌الکندی» معاون وزارت خارجه امارات عربی متحده، آقای «فاروق احمد چو دو ری» معاون وزارت خارجه بنگلادش و آقای «ترایف» معاون وزارت خارجه رومانی بوده است. همچنین سفارت‌خانه‌های جمهوری اسلامی ایران در «ورشو» و «دمشق» نیز اطلاعیه‌هایی در همین رابطه صادر کردند و کاردار جمهوری اسلامی ایران در چین نیز با مقامات وزارت خارجه آن کشور ملاقات نموده است.

واحد و در امور شخصی مردم حرام است

قم - حجت الاسلام محمدی ری شهری وزیر اطلاعات با حضرت آیت الله العظمی منتظری دیدار و گفتگو کرد. در این دیدار آیت الله منتظری ضمن اشاره به اهمیت و حساسیت مسئولیت وزارت اطلاعات اظهار داشتند: مسأله اطلاعات و لوازم آن امری دایر بین و خوب و حرم است. در بعضی موضوعات اقدام و پیگیری و به دست آوردن اطلاعات واجب و لازم بلکه از اوجب واجبات است. مانند امور مربوط به توطئه ضد انقلاب علیه اسلام و نظام جمهوری اسلامی و در بعضی جاهای دیگر تعقیب و کشف اطلاعات حرام خواهد بود. مانند امور شخصی و داخلی مردم که هیچ گونه ارتباطی با امر ضد انقلاب و توطئه علیه نظام ندارد. ایشان تأکید کردند: اهمیت این مسئولیت هم مربوط به تشخیص مرز بین این اوامر واجب و حرام است که باید فوق العاده دقت شود و افراد متدین و عاقل که تندرو و تحت تأثیر احساسات و یا گرایشات این گروه و آن گروه قرار نگیرند. برای این وزارتخانه انتخاب شوند تا خدای ناکرده نخواهند در مسائل شخصی مردم و ارتباطات داخلی خانواده ها دخالت نمایند.

شهرداری، ملزم به احداث ساختمان به صورت مشاعی نیستند

کسانی که توسط هیئت ۳ نفره بررسی احکام زمین‌های واگذار شده از سوی احکام شرع دادگاه انقلاب سابق مستقر در شهرداری تهران واجد صلاحیت تشخیص داده شده‌اند ملزم به ایجاد ساختمان به‌صورت مشاعی به استناد مقررات شهرداری تهران نیستند. حجت‌الاسلام مرتضی مقتدائی عضو و سخنگوی شورای عالی قضائی، صبح دیروز در گفتگویی با خبرنگاران، ضمن بیان مطالبی در زمینه جلسات هفته گذشته این شورا را اعلام کرد: مذاکراتی میان رئیس دیوان عالی کشور، نخست‌وزیر، وزیر کشور، و تنی چند از مسئولین اجرایی دیگر، در زمینه اظهار نظر سازمان زمین‌شهری مبنی بر اینکه در بعضی مناطق تهران واجدین صلاحیت اخذ زمین می‌بایست طبق مقررات شهرداری، ساختمان‌های خود را بین ۲ تا ۴ طبقه به‌صورت مشاعی احداث کنند، به عمل آمد و نظر نهایی بدین صورت اعلام شد که مقررات شهرداری در این مورد بدین معناست که تعداد طبقات ساختمان در بعضی از مناطق تهران نباید از ۲ یا ۳ یا ۴ طبقه بیشتر باشد لذا این استنباط که کسانی که در چنین مناطقی به آن‌ها زمینی واگذار شده بایستی ساختمان خود را به‌صورت مشاعی و چند طبقه احداث کنند، صحیح نبوده و این گونه افراد ملزم به احداث ساختمان به‌صورت مشاعی نیستند.



معماری زیبای ایرانی مسجد آقا بزرگ کاشان

سرایه

ای سخت جفای سست بوند

رفتگی و چینین برفت تقدیر

کوته نظران ملامت از عشق

بی فایده می کنند و تحذیر

یا جان من از جسد برآید

خونی، که فرو شده است یا شیر

گم جان طلبد حسب عشاق

منع روا بود نه تأخیر

آن را که مراد دوست باید

گو ترک مراد خویشتن گیر

سعدی چو اسیر عشق ماندی

تدبیر تو چیست ترک تدبیر

سعدی

سودو کوک

39.9

					1	5		8
	4						9	
6	9		5		8			2
	7				6			4
			2		4			
1			3				7	
4			9		3		6	5
	5						1	
8		9	4					

غلامحسین باغبان

طراح جدول

پاسخ *

39.1

۴	۷	۱	۳	۹	۶	۸	۵	۲
۸	۵	۲	۴	۷	۱	۳	۹	۶
۳	۹	۶	۸	۵	۲	۴	۷	۱
۱	۴	۷	۶	۲	۳	۹	۸	۵
۹	۳	۸	۱	۴	۵	۶	۲	۷
۶	۲	۵	۷	۸	۹	۱	۴	۳
۵	۱	۴	۹	۶	۷	۲	۳	۸
۷	۸	۳	۲	۱	۴	۵	۶	۹
۲	۶	۹	۵	۳	۸	۷	۱	۴

شروح و متن *

شرح درممت

[illegible]